

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به فرق باب تزاحم و تعارض بود که عرض کردیم این مبحث در مباحث تعارض در کلمات اصولیین متاخر شیعه آمده نه در کلمات اهل سنت و نه در کلمات متقدمین شیعه، بحثی را به نام باب تزاحم باز کردند در مقابل باب تعارض، و عرض شد که بحثی را که مرحوم نائینی دارند به مناسبتی در این جا، البته این مباحث تزاحم سابقا هم به اصطلاح در جلد اول به یک مناسبتی گذشت در ذیل باب اجتماع امر و نهی لکن خب در این جا آقایان به تفصیل متعرض شدند و توضیح دادند، عرض شد که طبق تصویری که آقایان دارند تزاحم را زدند به باب امتثال و تعارض را زدند به باب جعل و تشریع مثلا اگر گفت به این که اکرم العالم و لا تکرم الفاسق در مقام جعل و تشریع حکم عالم فاسق روشن نیست یعنی آیا عالم فاسق واجب است اکرامش به خاطر علم یا حرام است به خاطر فسق؟ این را اصطلاحا زدند به باب تعارض اما اگر شبیه این باشد در مقام امتثال مثل این که بخواهد نماز بخواند و ازاله نجاست از مسجد چون خب گاهی معلوم است ازاله نجاست است نماز نیست، گاهی نماز نیست و هو الاکثر، ازاله نجاست نیست و گاهی هم هر دو است، این جایی که هر دو هست را زدند به باب تزاحم، این نکته فنی این است که فرق این دو تا چیست؟ چرا اکرم العالم و لا تکرم الفاسق را زدند باب تعارض؟ و صلّ و ازل النجاسة را زدند به باب تزاحم با این که هر دو به حسب همین مصطلح معروف بینشان عموم و خصوص من وجه است؟

آن وقت این توضیح را حضرات فرمودند که باب تعارض راجع است به مقام جعل و تشریع چون اصولا نمی دانیم برای عالم فاسق چی تشریع کرده و باب تزاحم مربوط است به باب امتثال یعنی ما می دانیم نماز مطلقا واجب است، ازاله نجاست هم مطلقا واجب است لکن فعلا ایشان در مقام امتثال عاجز است و إلا بكل واحد قدرت دارد به خاطر این که مبتلا شده به یک حکم شرعی که ازاله نجاست باشد، مشکل برای او پیدا شده لذا باب تزاحم را فرض کردند در مقام امتثال، این فرق اساسی ای که الان شده است.

مرحوم آقای نائینی متعرض شدند که بعضی ها تصور کردند تراحم بر می گردد به باب ملاکات و ایشان قبول نکردند. آن وقت خلاصه اگر بخواهیم بحثی را که تا این جا شده جمع و جور بکنیم مخصوصا روی این مبنائی که بنده عرض کردم محور هایی که فرض کردیم در باب قولی است به این که تراحم فرقی با تعارض این است: تعارض مطلقا به باب جعل و تشریع بر می گردد اما تراحم به باب ملاکات بر می گردد چون عرض کردیم یک مقام جعل و تشریع داریم، سه تا مبادی جعل داریم که ملاکات و حب و بغض و اراده و کراهت باشد، البته می شود هر سه را هم ملاک بگوییم، مهم نیست حالا، این سه تایی برای وضوح مطلب است و إلا لازم نیست که سه تا باشد و یکی هم مقام جعل است، بعد هم مقام رسانه ای، در مقام ابلاغ و ارسال رسل و انزال کتب است، بعد هم مقام وصول به مکلف، محور وصول به مکلف که اسمش تنجز است، آخری هم مرحله امتثال و عصیان است، طبق این تصویری که ما عرض کردیم بعضی ها مقام تعارض را که کلا به مقام جعل زدند، خب این که در آن اختلافی نشد، مقام و بحث تراحم را بعضی ها زدند به مقام ملاکات که مبادی حکم است، گفتیم آن چه که از کلمات اهل سنت بلکه معظم فقها استفاده می شود باب تراحم هم آن ها به مقام جعل زدند مثل تعارض پس یکی باب ملاکات، دو به مقام جعل بخورد، سه به مقام امتثال بخورد که مثل مرحوم نائینی و مشهور متاخرین ما قائلند پس در باب تراحم سه احتمال هست، تنافی آن ها در ملاکات باشد، تنافی آن ها مثل تعارض در جعل باشد، تنافی آن ها مثل یعنی مثل تعارض نباشد بلکه در مقام امتثال باشد.

مرحوم آقای آقازیا خب اشکال دارند به مرحوم آقای نائینی، اولاً مرحوم نائینی قدرت را دخیل در خطاب می دانند یا به عبارت خود ایشان خطاب مقید به قدرت می شود نه این که عجز عذر باشد، خطاب مقید به قدرت می شود، اگر خطاب مقید به قدرت شد چون در مقام امتثال قدرت بر جمع ندارد ولو این عجز اتفاقی است، دائما نیست، این جا عاجز است و إلا قدرت بر نماز دارد، قدرت بر ازاله نجاست دارد اما ایان که بخواهد بین این دو تا جمع بکند قدرت ندارد

پرسش: قدرت را دلیل عقلی می دانند یا ؟

آیت الله مددی: نه عقلی می دانند، این قدرت را در خود خطاب دخیل می دانند، اگر در خود خطاب دخیل شد و این قدرت هم طبق همان تفسیری که عرض کردیم از قبیل موضوعات الاحکام است یعنی این قدرت باید فرض بشود تا حکم فعلی بشود لذا آقاضیا می گوید شما که می گوئید قدرت ندارد در جمع بین دو تا حکم چطور می گوئید این دو تا حکم فعلی هستند، خب باید اول هر دو حکم فعلیت پیدا بکند تا نوبت مقام امتثال، از آن طرف شما قدرت را دخیل می دانید در خطاب، از آن طرف این جا قدرت ندارد، پس شما چه راهی دارید؟ این خلاصه حرف، دقت فرمودید نکته چیست یعنی اشکال چیست؟ ایشان توجه فرمودند که خود این مبانی کلا محل اشکال است، دیگه خود اصل مطلب، شما بر یک اساسی مطلب را درست کردید، این بیشتر مال این است که چون به کلمات اصولیین، به کلمات قدما و جو فقهی و جو علمی مسئله مراجعه نشده این طور شده

حالا به هر حال بنا شد که حاشیه مرحوم آقاضیا خوانده بشود ببینیم ایشان چی می فرمایند، ایشان خلاصه اش را بر گردانند به تزامم باب اغراض یا ملاکات، البته ممکن است غرض با ملاک فرق داشته باشد لکن ظاهرا مراد ایشان از اغراض در این جا خطابات است، البته من در ذهنم نبود که آقاضیا مثل مشهور قائل نیستند که تزامم در مقام امتثال است، من تا حالا در ذهنم این طور بود که آقاضیا هم مثل بقیه، یعنی همه شان نه این که حالا خصوص آقاضیا، تزامم را به باب امتثال زدند مثل مرحوم نائینی لکن از این عبارت ایشان معلوم می شود که تزامم را به باب اغراض به تعبیر خودشان یا ملاکات زدند.

پرسش: چجوری می شود تزامم در ملاکات؟

آیت الله مددی: یعنی هر دو ملاک دارد، هم این دارد هم آن دارد.

پرسش: تزامم ندارند

آیت الله مددی: چرا، ملاکش به این معنا، مولا نمی تواند خطاب بکند به خاطر ضیق خناق و إلا این نماز هم غرض مولی دارد، آن هم بعد بناء الاصحاب، آن را هم چون ما دیروز خواندیم یک مقدارش را تکرار می کنیم

و حیثئذ لا یبقی مجال لإطلاق الخطاب لحال العجز، ولو كان العجز اتفاقاً

.....
عرض کردیم من با این عباراتی را که گفتم دیگه کاملاً ان شاء الله مطلب

بعد ها که عرض کردیم مثل مرحوم آقای خوانساری، مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری و افرادی که از ایشان تبعیت کردند این ها اصلاً آمدند گفتند خطابات شرعی از قبیل خطابات قانونی است و خطابات قانونی منحل نمی شود اصولاً، همین که عامه مکلفین قادر باشند خطاب روی عامه مکلفین است اما این که این فرد قادر نباشد این اصلاً خطاب به آن منحل نمی شود لذا این که بگوییم خطابات انحلال پیدا می کند و فرد عاجز را شامل نمی شود مثلاً بگوید زید وضو بگیر، عمرو وضو بگیر، حسن وضو بگیر، نه این طوری نیست، مکلفین إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهکم، ندارد توش زید و عمرو و این ها، عامه مکلفین قادر است، حالا یک کسی قادر نیست، عاجز است که صورتش را بشوید، اگر عاجز شد این جا عذر دارد و إلا خطاب هست، خطاب فاغسلوا وجوهکم هست، کسانی که طرح خطابات قانونی کردند دیگه این مسائل برایشان مطرح نشد که قدرت دخیل باشد، کسانی هم که آمدند مثل مرحوم آقای نائینی و دیگران قدرت را قبول کردند گفتند آن قدرتی که اتفاقی باشد آن دخیل نیست، پس مرحوم آقازیا با این عبارتشان، حالا حتماً نظر مبارکشان این بوده، دو تا مبنا را رد کردند، یکی مبنای کسانی که اصولاً قدرت را دخیل نمی دانند، آن قدرتی که دخیل است خطاب برای عامه مکلفین مقدور نباشد، این را درست قبول کردند اما اگر خطاب برای عامه مکلفین مقدور است خطاب هست، این شخص نهایتش عاجز است معذور است، نهایت عجز را عرض کردم این مطلب را مرحوم آقای خوئی در محاضرات به نظرم جلد سه، جایش یادم رفته، خیلی مفصل تصادفاً، شاید دو سه صفحه نوشتند، خیلی طولانی هم هست اما ظاهراً در همان جا چون در بقیه آثار ایشان واضح نیست، من هم که مدتی در خدمتشان درس بودم یادم نمی آید که ایشان قائل به این باشند که قدرت دخیل در خطاب نیست، هم انحلالی

پرسش: یک نفر در حال عذر وضو گرفت عبادتش قبول است؟

آیت الله مددی: اگر امر را انجام داد طبق این قبول است، البته آن جا چون دارد فلم تجدوا ذیلش دارد، فلم تجدوا، آن وقت بگوید لم تجدوا ای لم تقدروا، آن یک مشکل از آن جهت دارد، آن چون ذیل دارد.

پس یک آیا قدرت دخیل در کلیه خطابات یا عجز عذر است؟ من عاجزم معذورم و إلا خطاب موجود نیست پس بنابراین خطاب ازل النجاسة موجود است، خطاب صلّ هم موجود است، هر دو خطاب موجود است نه این که یکیش هست یکیش نیست، هر دو خطاب فعلی ولو كان العجز اتفاقا، یا یک راه دیگه بگوییم، بگوییم این جا قدرت دخیل نیست، این قدرتی که منشاش شارع گفته اگر بخواهد جمع بین این دو تا بکند عاجز است، این عجز تاثیرگذار نیست، پس یا کلا قدرت را، مرحوم آقازیا حرفش این است که ظواهر عبارات شما قدرت مطلقا دخیل است حتی اگر عجز اتفاقی باشد، از آن طرف هم شما قائل هستید تا موضوع نباشد، تا موضوع فعلی نباشد حکم فعلی نمی شود، این ها را که قبول کردید، قدرت هم جز موضوعات است پس تا قدرت نباشد شما خطاب ندارید، اگر شما خطاب ندارید امثال چي بکند؟ خطاب فعلی نشده

و لازمه عدم تشريع إطلاق الحكم

لازمش این است که این حکم اطلاق ندارد، آن وقت این چي می شود؟ نهایتش پس این بر می گردد به مقام جعل و نهایتش مثل چي؟ من اول بحث عرض کردم، مثل عام من وجه می شود، مثل اکرم العالم و لا تکرّم الفاسق می شود، اقم الصلوة و ازل النجاسة مثل آن می شود چون ما عالمی داریم که فاسق نیست، فاسقی داریم که عالم نیست، این ها حکمش هر دو واضح است، یکی هم عالم فاسق داریم، صلوتی داریم که توش ازاله نجاست از مسجد نیست، ازاله ای داریم که توش صلوة نیست، یکی هم داریم که صلوة و ازاله است، ایشان می گوید مثل آن می شود، چه فرق می کند؟ مثل عامین من وجه، عرض کردیم این مطلبی که ایشان می گویند مطلبی بوده که اهل سنت گفتند، اصلا این را هم مثل همان گرفتند لذا ارجاعش را به باب تعارض دادند.

حالا می گویم چون این در ذهن حضرات علمای ما بر اثر انفصال از حوزه های علمیه و این ها یعنی حوزه هایی که متعارف در دنیای اسلام بود و بعد آرائی هم که بعدا پیدا شد منشأ این بحث ها شده است

نظير عدم تشريع إطلاقه في مجمع العامین من وجه

.....

مثل عالم و فاسق، عالم حکمش این است، فاسق تنها حکمش این است، عالم فاسق، روشن شد؟ یعنی صلوٰة و ازاله نجاست از قبیل اکرم العالم و لا تکرّم الفاسق می شود، آقاضیا می خواهد بگوید طبق قاعده این است دیگه، نباید این را به باب تزاحم بزنیم و جدا بکنیم، می شود مثل باب تعارض

خصوصا الحاصل من باب الاتفاق مع فرض وجود الملائکین فیه.

با فرض

این جا تعبیر ملاک کرده

و حينئذٍ كيف يُرى فرق بين الخطابين في المجمع الحاصل من باب الاتفاق

مراد ایشان مجمع حاصل من باب الاتفاق، صلوٰة و ازاله نجاست، مراد ایشان

و بين الخطابين الغير الشامل لصورة العجز عن موافقتهم؟

که الان نمی تواند این دو خطاب را انجام بدهد

إذ كل منهما في عدم تشريع الاطلاقين في الخطابين على حد سواء

حالا یکمی آن عبارت وسطش خالی از ابهام نبود

مراد ایشان واضح است، یعنی در حقیقت مرحوم آقاضیا، عرض کردم خیلی آقاضیا در مسائل خیلی فکر کرده و شما هم فکر بکنید

ممکن است بر ایشان غلبه بکنید، ایشان در حقیقت یک نکته ای را که به ذهن مبارک ایشان رسیده که ما با این اصطلاحات و با این

حرف هایی که قرار دادیم این نمی شود باب امتثال باشد، ازل النجاسة و صلّ باید مثل اکرم العالم و لا تکرّم الفاسق باشد، حالا عرض

کردیم این هم مطلبی نیست اهل سنت هم قائل به همین اند، مشکل ندارد که، قدمای شیعه هم ظاهرا همین را قائلند، این اصول متاخر

شیعه فرق گذاشت، این که ایشان می فرماید لا یراد، راست است خب، لم یری فرقا، لذا هر دو را زدند به باب تعارض، بعد آقاضیا

یک اشکال دیگه دارد که بعد متعرضش می شویم.

.....
التقيد الشامل لصورة العجز، إذ كل منهما في عدم تشريع الاطلاقين في الخطابين على حد سواء

اكرم العالم و لا تكرم الفاسق با صلّ و ازل النجاسة يکی اند

فلم يجعل أحدهما من باب العلم بعدم تشريع أحدهما

یعنی این تزامم را مثل علم گرفته، ببخشید آن اولی را که عام و خاص بود

فيجعل فيكون من باب التعارض، بخلاف الآخر؟

باید قاعدتا بگوئیم هر دو از باب تعارضند

و حينئذ لو كان مدار تزامم الحكمين صورة وجود الحكمين باطلاقهما

ببینید باطلاقهما لصورة العجز عن أحد الامتثالين

اگر اطلاقش شامل این صورت هم بشود، صورتی که عاجز است، هر دو را انجام بدهد

فلا محيص من عدم تقيد مضمون الخطاب بالعجز

باید بگوئیم قدرت دخیل نیست، تقید خطاب مرادش این است که بگوئیم قدرت دخیل نیست

بل كان مثل العلم شرط تنجيز الخطاب

باید شانش شان علم باشد، خب این ها قائلند، این مشکل ندارد، نمی خواهد مثل علم بشود، بله این ها آمدند هم علم را شرط تنجیز

گرفتند اهل سنت هم قدرت را، شما آمدید علم را شرط تنجیز گرفتید قدرت را شرط خطاب گرفتید، این جایش گیر کردیم، جایی که

از باب اتفاق باشد

و هو بمكان من البعد من كلمات الأصحاب

البته این اصحاب یعنی متاخرین، راست است این مطلب ایشان، اصحاب متاخر تزامم را غیر از تعارض گرفتند

المؤسسين لهذه الأساسات

آقاضیا می خواسته شوخی بکند، این اصحابی که این اصطلاحات را درست کردند

و الجاعلین لهذه الاصطلاحات!!

این تعبیرات خود آقاضیا است، خب شیخنا این اصطلاحات را غلط جعل کرده، شما چرا؟! چه عرض کنم!

المؤسسين لهذه الأساسات و الجاعلین لهذه الاصطلاحات

راست است خب، مطلب شما یک چیزی را درت می کنید دنبالش می روید بعد گیر می کنید، خب مطلب درست است

فظهر مما ذكرنا

پس اگر به باب امثال نزدیک

أن المدار في باب التزام لو كان على ما أفيد

که برگردد به مقام امثال

فيلزم

البتة فاء نباید بیاید، حالا يلزم، آقاضیا دیگه این مسائل ادبی در حقش مهم نیست

فيلزم على مسلک تقيد مضمون الخطاب بالقدرة

لازم می آید بنا بر این که، خوب روشن شد؟ قدرت را دخیل در خطاب بدانیم، البته باید خطابات را هم انحلالی بدانیم، خطابات را

انحلالی بدانیم، قدرت را دخیل در خطاب بدانیم حتی جایی که عجز اتفاقی است. دقت کردید؟

عرض کردیم بعد از مرحوم آقاضیا یک تصویری آمد که اصلاً قدرت را دخیل نمی دانیم، این یک، اگر هم بدانیم مال صورت قضیه

اتفاقیه را نمی دانیم، این قدرت دخیل نیست، هر دو خطاب فعلی اند، این قدرت، این عجز کاری نمی کند، خوب روشن شد چی می

خواهم بگویم؟ یکی کلیش را مناقشه کنیم و یکی این جایی که به نحو قضیه اتفاقیه است مناقشه نکنیم، این جا را لا اقل قبول نداریم

پس هر دو خطاب فعلی اند، اگر فعلی شدند التزام در مقام امثال می شود، روشن شد؟

ایشان می گوید با این اصطلاحاتی که درست کردید این مطلب درست نیست، نه خب همین یکیش را قبول نمی کنیم.

فیلزم علی مسلک تقید مضمون الخطاب بالقدرة إرجاع موارد العجز أيضا إلى باب التعارض

پرسش: تعارض در آن جا یکیش می شود، در تعارض ما در خارج می بینیم یکیش کذب است دیگه

آیت الله مددی: کی گفت؟ ملاک تابع خطاب است، خطاب هم تابع قدرت

پرسش: در تعارض مگر ما نمی گوئیم

آیت الله مددی: می گوید خطاب ندارد

پرسش: یکی را که ما می دانیم که صادق نشده

آیت الله مددی: خب آن جا هم می دانیم یکی صادق است

پرسش: این جا قطعا هر دو باید

آیت الله مددی: کی گفت؟ وقتی من قدرت ندارم

پرسش: هم نسبت به صلوة و هم نسبت به ازاله قدرت دارم

آیت الله مددی: مثلا نسبت به غیر بالغ یا مجنون این مطلب می آید؟ خب نمی آید که

عرض کردم آقازیا هم می گوید شما قدرت را دخیل دانستید، خب راست هم می گوید، اگر این را کشانید به صورت اتفاقیه خب

نتیجه اش این است.

پرسش: این به قدرت من بر می گردد، من قدرت ندارم

آیت الله مددی: ندارید، وقتی قدرت نداشتید خطاب ندارد.

پرسش: چطور می شود یکیش

آیت الله مددی: یکیش را قدرت ندارید، اگر یکیش را قدرت نداشتید تکلیف ندارید پس دو تا تکلیف نه، یک تکلیف است

پرسش: یک تکلیف به خاطر این که یعنی در مقامی آن که می شود یک دانه تکلیف است، آن که اهم است

آیت الله مددی: باز روشن نیستند

پرسش: یکیش مهم می شود دیگه

آیت الله مددی: حالا یکیش مهم و اهمش را کار نداریم

پرسش: در مقام ترجیح

آیت الله مددی: به هر حال آن مقام ترجیح را همین خود آقاضیا هم آوردند، عبارت آقاضیا را می خوانیم

ایشان می خواهد بگوید اگر، ببینید بحث ها را علمی بکنید، یا باید بگوییم قدرت کلا دخیل نیست، خیلی خب، بگوییم هر دو خطاب

فعلی است، یا قدرت دخیل است آن جایی که از باب قضیه اتفاقیه است این جا دخیل نیست، این جا، چرا؟ چون من قدرت به نماز

دارم، قدرت به ازاله هم دارم، الان قدرت به جمع ندارم، چون قدرت به جمع ندارم عدم قدرت به جمع این تقیید خطاب نمی آورد،

آقاضیا هم می گوید خیلی خب، می گوید با اصطلاحات شما نمی سازد

پرسش: تکلیف ما لا یطاق می شود، همه این چیز ها می آید

آیت الله مددی: پس شما یکی دارید

پرسش: یکیش را من می توانم

آیت الله مددی: پس یکی دارید، اگر یکی شد دیگه تنافی خطابین نیست

پرسش: در مجمع مشکل را داریم

آیت الله مددی: خیلی خب همان مجمع را می گوییم، نماز که اشکال ندارد، شما در مجمع یعنی مرحوم آقاضیا می گوید حرف را

اصطلاحی و علمی بزنید، اگر گفتید قدرت دخیل است پس شما یک خطاب دارید نه دو تا، اگر یکی دارید پس چرا می گوید

تعارض در مقام امتثال است

پرسش: یک خطاب داریم یعنی آن یکی تشریع نشده؟

آیت الله مددی: بله دیگه خب، نمی توانم، در حق این شخص که عاجز است تشریع نشده، یکیش تشریع شده، حرفش این است.

پرسش: به نحو حقیقه است

آیت الله مددی: می دانم، به قول ایشان به نحو حقیقه

پرسش: خلط شده

آیت الله مددی: کجاش خلط شده؟

آقاضیا روی اصطلاح، آقاضیا فهمید گفت الموسسین لهذه الاساسات و الجاعلین لهذه الاصطلاح، با اصطلاح جلو رفتید مشکل بر می خورید، یک چیز را باید خراب بکنید، آقاضیا می گوید اگر این جور جلو رفتید یک خطاب دارید پس تنافی نیست دیگه، نهایتش شما برگردید به شواهد آن خطاب کدام یکی است؟ یا ازاله است یا نماز است پس تنافی در مقام امتثال نیست، این خلاصه حرف ایشان.

كما فی العامین من وجه بالنسبة إلی المجمع، لابد من ارجاع موارد العجز ایضا الی باب التعارض بین اطلاق الخطابین،

باید بگوییم تزامم برگردد به تعارض

كما فی العامین من وجه بالنسبة إلی المجمع، و حیثئذ علی الاسلام السلام!!!

خیلی عجیب است، این دیگه آبرو، تعجب از ایشان است، چرا علی الاسلام السلام؟ چه مشکلی دارد؟ یهو مبنا را قبول نکنیم، یعنی این قدر این مطلب در ذهنشان در نجف مستقر شده بود که اگر گفتیم تزامم برگشتش به تعارض است علی الاسلام السلام، دیگه مثلاً دین از بین می رود نستجیر بالله، عرض کردم در این حاشیه شان چند جا ایشان یکمی، می گفتند علی الاصطلاحات و السلام نه این که بگویید علی الاسلام و السلام. نه زمین به آسمان می آید نه آسمان به زمین می آید، یک مشکل خاصی پیدا نمی شود که علی

السلام و السلام که ایشان فرمودند، علی ای حال دیگه من چون گفتم کامل عبارت ایشان را بخوانیم، شاید مناسب نبود بعضی

عبارات ایشان خوانده بشود لکن کامل خواندیم تا این ذهنیتی که در ذهن این ها خیلی قوی بوده چی بوده

و بالجملة: التحقيق أن يقال: إنه لا نغنى من باب التزاحم إلا صورة الجزم بوجود الغرضين

عرض کردم ممکن است بگوئیم غرض غیر از ملاک است، ملاک آنی است که در مبادی جعل است و غرض آن چیزی است که بعد از

امثال حاصل می شود. می شود این را گفت، آن علت غایی به قول آقایان، می شود گفت غرض لکن ظاهرا چون بعدش ایشان، در

همین صفحه ای که من هستم ۷۰۶ یک دو سطر به آخر، خود من هم اول احتمال دادم که مراد ایشان از غرض این باشد، چون می

گویم در ذهنم نبود که آقاضیا در تزاحم با دیگران مخالف است، یک مقدار هم امروز به مقالات ایشان بحث تعارض را همیشه نگاه

کردم آن جا تزاحم را توضیح ندادیم، شاید در تقریراتشان، تقریراتش چون پیش من نبود، ایشان می گوید:

إلا بجعل القدرة كالعلم، معذرت می خواهم، جمود لفظ تزاحم الحكمين أو الغرضين و الملاكين

از این کلمه ملاک معلوم می شود مراد ایشان از غرض ملاک است، می گویم احتمال می دادم که ایشان چیز دیگری گفته باشند، نه

مرادشان ملاک باشد نه امثال باشد لکن از این ذیل عبارت که دارند الغرضين و الملاكين، معلوم م شود مراد ایشان از لفظ غرض

همان ملاک است، تزاحم

لا نغنى من باب التزاحم إلا صورة الجزم بوجود الغرضين مع ضيق خناق المولى من تحصيلهما

مولا نمی تواند تحصیل هر دو غرض و ملاک را بکند و إلا هر دو غرض هست، عرض کردیم اجمالا سابقا چند بار عرض کردیم،

ارجاع این مباحث را به باب ملاکات و اغراض اصلا هم اصول را به هم می ریزد هم فقه را به هم می ریزد مثلا ایشان می گوید فی

صورة الجزم بوجود الغرضين، از کجا جزم به وجود غرضین پیدا بکند؟ از کجا؟ أن الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر، اگر شما

بخواهید نماز بخوانید و ازاله نجاست نکنید کی گفت این صلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر، از کجا احراز بکنیم؟ خب مثلا فرض کنید

ازاله نجاست از مسجد و من يعظم شعائر الله، فإنها من تقوى القلوب و یا مثلا آیه مبارکه ای که در باب إنما يأمر مساجد الله من آمن

بالله، کی گفت که در این جایی که شما می خواهید ازاله نجاست بکنید مبتلا به نماز است تعظیم شعائر باشد؟ آخه این ها را از کجا احراز بکنیم؟ ایشان می گوید هر دو غرض هست، هم ملاک ازاله نجاست هست و هم ملاک نماز هست، این که صورة الجزم بوجود الغرضین، این جزم به وجود غرضین، کی گفت این آن نمازی است که تنهی عن الفحشاء؟ خب این منکر نیست که شما ازاله نجاست بکنید مشغول نماز بشوید، این واقعا یک مصیبت کار که این ها، خب باز همان ارجاعش به باب تعارض که راحت تر از این مطلب بود، حالا یا بگوییم این قدرت دخیل است، چه ضیق خناقی شما پیدا کردید؟ بگوییم این قدرتی که ناشی از عجز مکلف است این دخیل نیست، آن قدرتی که دخیل است نسبت به خود متعلق باشد اما قدرتی که بر می گردد به جمع این دخیل نیست

پرسش: قدرت را شرعی بگیریم می شود این را استثنا بزنیم اما قدرت را عقلی بگیریم نمی شود

آیت الله مددی: چرا، چون این بحث خطاب است

پرسش: عقلی است

آیت الله مددی: باشه، نه چون عقلی هم

پرسش: نائینی قدرت را شرعی می داند

آیت الله مددی: این جا عقلی است، ببینید قدرتی که هست را دقت بکنید، این جا بحث عقلائی است، عقلی که نه، عقلائی است، بیاییم بگوییم خطاب منحل می شود عاجزید، کسی که نمی تواند متعلق را انجام بدهد، وضو بگیرد، این خطاب به او نمی آید، حالا روی جهتی که بعد توضیح عرض می کنم اما بیاییم بگوییم جایی که مشکل از این جهت نیست، مکلف نمی تواند جمع بکند، نسبت به متعلق مشکل ندارد، این عجز تاثیرگذار نیست، حالا اگر این را گفتیم چه مشکل دارد؟

پرسش: عقلیة لا یخصص که می گویند، اگر عقلی قدرت شرط است این جا هم بنده خدا نمی تواند

آیت الله مددی: نمی تواند برای جمع، آن قدرتی را که دخیل است قدر متیقنش یا واضحش جایی است که در متعلق قدرت باشد، می

گوید آب بیاور نمی تواند آب بیاورد، به قول ایشان عجز ذاتی یا به اصطلاح فنی تر اصولیش عجز از متعلق، نه عجز از جمع،

پرسش: عجز از جمع در مجمع پس قدرت ندارد که

آیت الله مددی: باشد قدرت ندارد، این عجز اتفاقی است، از باب قضایای اتفاقی است، این تاثیر در خطاب نمی گذارد

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: چه تاثیری در خطاب بگذارد؟ خطاب به حال خودش، این نمی تواند جمع بکند، ده تا مکلف دیگر، هزار تا مکلف دیگر می توانند جمع بکنند، این نمی تواند جمع بکند، جمع نمی تواند بکند نه این که نمی تواند انجام بدهد، بگوییم آن مقداری که عقل عقلا می گویند تکلیف عاجز درست نیست، آن جایی است که عاجز از خود عمل است،

پرسش: انحلالی است

آیت الله مددی: انحلالی هم بگیرید، این جا به خود و لذا مرحوم نائینی تصورش این است

پرسش: نمی توانم اگر مبتلا بشوم

آیت الله مددی: خب می دانم، برای فردی که الان، این عاجز از جمع است نه عاجز از عمل است، دلیلی برای این ندارد که این طور قدرت دخیل باشد

التحقیق أن يقال لا نغنی من باب التزام إلا صورة الجزم بوجود الغرضين مع ضيق خناق المولى من تحصيلهما

البته همین کلمه آوردن مولا و تحصیل غرضین و این ها تمامش می خورد به همان تفکری که عرض کردم مشکل کار تفکر رابطه عبد و مولاست، این هایی که رابطه قانونی قائلند و بحث قانونی می کنند دیگر اصلا کلا این بحث ها را مطرح نمی کنند.

پرسش: عقلی یا شرعی؟

آیت الله مددی: نه بحث قانونی است، اصلا بحث های عقلی این جا مطرح نیست

و لذا لو علم من الخارج

آن وقت مرحوم آقاضیا قدس الله سرّه در این خلال پنج شش سطری که نوشتند مرجحات باب تزاحم را آوردند لذا معروف شده بینشان یک مرجحات باب تعارض است مثل اوثقیت یا مثل شهرت و موافقت کتاب، یک مرجحات باب تزاحم است، مرحوم آقاضیا این جا مرجحات باب تزاحم را حدود سه تایش را ذکر کردند

یک:

لو علم من الخارج أهمية أحدهما یا علم من الخارج أهمية أحدهما يكشف ذلك من تقييد الحكم في الآخر مع العلم بفوت غرضه، كما أنه لو فرض الجهل به ليحكم العقل بتنجز غرضه الآخر المعلوم

اگر معلوم شد یکی اهمیت دارد این جا معلوم می شود که غرض مولی به او تعلق گرفته و حکم مقید به دیگری می شود یعنی دیگری مقید می شود، حکم بهش نمی دهد، فقط به اعم

كما أنه لو كان أحدهما موسعا و الآخر مضيقا

این مرجح دوم است، مرجح دوم از مرجحات باب تزاحم اگر یکیش موثق باشد و یکیش مضیق باشد خب معلوم است مضیق را انجام داده بعد موسع ولو مضیق اعم نباشد، موسع اعم باشد، این جا هم ایشان می فرمایند که لا يتزاحمان في الوجوب بحكم الحكم بحفظ الغرضين مهما أمكن، چون بحث بحث غرض و ملاک است، حالا دیگه ایشان کلمه غرض را بکار برده غرض یک مقداری با ملاک خیلی مساوی نیست، آخرش غرض و ملاک را مساوی گرفته، مگر بعد من بیشتر نگاه بکنم، با کلمات آقاضیا در بحث اجتماع امر و نهی من امروز نگاه کردم آن جا هم خیلی روشن نمی شود ایشان دقیقا، اجمالا همین مطلب که ملاک هست در می آید اما خیلی روشن نبود اما به نظرم در جلد اول یک جایی بحث تزاحم را دارند یا در تقریراتشان احتمالا باشد، باید نگاه بکنم که دقیقا مراد ایشان چیست

بل ولو كان أحدهما

سوم، مرجح سوم

و لو كان احدهما مشروطا بالقدرة يحكم العقل، اين جا بتقديم المطلق فى التأثير، آنى كه مطلق است آن را بايد مقدم بكنيم چون

تخصصا خارج است، آنى كه تاثيرش قدرت است تخصيص است، كما أنه لو كان، اين مرجح چهارم، گفتم سه تا يا چهار تا،

چهارم كما أنه لو كان لأحدهما بدل يحكم العقل بتقديم ما لا بدل له

مثل اين كه آب براى وضو يا خوردن، خب وضو بدل دارد تيمم بکند، خوردن كه بدل ندارد، پس آن آب را بخورد و تيمم بکند

بتقديم ما لا بدل له فى التأثير

اين لا بدل له در تاثير فى فعلية حكمه و تشريعه

حكم آن ما لا بدل له مقدم مى شود و فعلى مى شود، آن حكم فعلى مى شود، آن فعل يعنى خوردن آب، آن حكم خوردن آب مقدم مى

شود بر وضو گرفتن و اين بالفعل در حقش مى شود

إلى غير ذلك من نتائج التزام و مرجحات

اين چهار تا مرجح از مرجحات التزام را مرحوم آقازيا بيان فرمودند

و هذا بخلاف ما لو لم يحرز الغرض فى المورد، بل يعلم بعدم وجود الغرض فى أحد الموردين، فإنه لا مجال

اگر فهميديم غرض و ملاك فقط در يكي است

فإنه لا مجال لجريان ما ذكرنا من النتائج

يعنى نتايج، البته بايد مراد مرجحات شايد باشد

بل لا محيص إلا من إعمال مرجحات باب التعارض على ما سيجيء إن شاء الله تعالى

قاعدتا على ما ستجيء بايد مى فرمود، يا بيانها مثلا، على ما ستجيء بيانها و إلا مرجحات كه مونث است، جمع مونث است، عرض

كنم خدمتتان كه اين هم خلاصه نظر مبارك ايشان، پس باب التزام جايي است كه غرض در هر دو هست اما مولى نمى تواند بگويد

تحصيل اما اگر راهى پيدا شد گفت تحصيل بکند يکيش را، همان فعلى مى شود و ديگرى نه

پرسش: غرض به معنای

آیت الله مددی: غرض ظاهرا به معنای آثاری است که بر آن مترتب می شود، ظاهرش، اما ایشان غرض را با ملاک یکی گرفته، بعد آخرش می گوید ملاکین و الغرضین، ظاهرا یکی، عرض می کنم من چون در ذهنم اصلا نبود که آقاضیا در باب تزاحم با مشهور مخالف است لذا اصلا تا حالا احتمالش هم نمی دادیم، همین دو سه روزه که مطالعه کردم فهمیدم آقاضیا مخالف است و إلا فکر می کنم آقاضیا مثل مشهور در باب امتثال گرفتند.

و لذا ترى أن القائلين بامتناع اجتماع الأمر و النهی لم يلتزموا باعمال قواعد التعارض

کسانی که قائل به امتناع اند در باب اجتماع، نرفتند دنبال، می گویند نمی شود، آن وقت نرفتند مثلا صلوة و غضب، نرفتند ببینند دلیل صلوة اقوی است یا دلیل غضب اقوی است؟ مثلا این اوثق است یا آن اوثق است؟ این مشهور است؟ مرجحات باب تعارض من الاخذ بالأرجح سندا من حيث العدالة و الوثوق

این ترجیح به عدالت و وثوق و این ها در روایات نیامده، این یک چیزی است که ایشان فرمودند یعنی اصحاب فهمیدند و در اهل سنت هم قاعدتا گفته

من الاخذ بالأرجح سندا من حيث العدالة و الوثوق بل أعلموا

این جا اعلم چاپ کردند، معلوم است اعملوا،

بل اعملوا فيه

اعمال کردند نتایج التزاحم

و خصوصا في حكمهم بصحة الصلاة مع الجهل بالغصيبة أو بحرمة

معلوم می شود که این ها در صورت جعل به غصیبت یا جعل به حرمت این نماز، این ها گفتند نماز درست است، اگر باب تعارض بود در صورت جهل هم باید بگویند باطل است، فرق نمی کند، عرض کردیم خب عده ای در صورت جهل هم باطل می دانند، حالا ایشان کانما مفروغ عنه گرفتند که در صورت جهل باطل نیست.

علی ای حال کیف ما کان این مطالبی که ایشان فرمودند الان قبولش خیلی مشکل است، این است که ایشان گرفتند که قواعد باب تعارض را در آن جاری نکردند مرجحات باب تعارض را در آن جاری نکردند این اولاً نکته اش این است که آن آقایان اصلاً در قدما چه از اصولیین و چه سنی مخصوصاً اهل سنت اصولاً باب اشتمال امر و نهی را، این تصویری که شما دارید ندارند، اصلاً آن ها تعارضی نمی بینند که قواعدش را این طور بکنند یا نکنند، اصلاً ایشان چون، البته من نگاه کردم بحث اجتماع امر و نهیش را، اجماعاً هم ایشان آن جا التفات پیدا کرده که خود ادله غصب اطلاق داشته باشد اما خیلی نیروورنده مطلب را، ما عرض کردیم در باب اجتماع امر و نهی یک نکته هست که اصلاً نکته لفظی است، این که لا تغصب یعنی لا تصل، چون لا تغصب یعنی آب نخور در زمین غصبی، من باب مثال، نخواب در زمین غصبی، مطالعه نکن، خب می گویند معنایش این است که نماز نخوان، اصلاً یک تصویری هست که تعارضی نیست که ما اعمال قواعد بکنیم، بگویند چرا اعمال مرجحات تعارض نکردند، حالا تعارض اصلاً نمی بینند

پرسش: اطلاق دارد

آیت الله مددی: بله لا تغصب اطلاق دارد، صلّ اطلاق ندارد، این ذهنیت مرحوم آقاضیا، این خیال کرده تمام این مسئله در طول تاریخ اسلامی همین طور بوده که این ها ذهنشان رسیده، این طور نیست نه، اصلاً مسئله این طور نیست

رای دوم یک رای قانونی است که ما اسمش را فضای قانونی گذاشتیم، در فضای قانونی می گویند هر جا در یک قانون حرمت آمد و وجوب آمد حرمت شامل موارد وجوب می شود اما وجوب شامل موارد حرمت نمی شود، این را اسمش یک فضای قانونی، اصلاً تعارضی نمی دانند، روشن شد؟ اگر گفت لا تغصب، غصب حرام است این حرمت اطلاق دارد، اما گفت صلّ این معنایش این نیست که نماز بخوان ولو در زمین غصبی، امر اطلاق ندارد، کار ندارند که لا تغصب معنایش لا تصل است، به آن کار ندارند، اصلاً این را

یک فضای قانونی می دانند، به اصطلاح ما ها اتوماتیکی، به طور طبیعی و اتوماتیکی نهی اطلاق پیدا می کند حتی موارد ارتباط با امر، امر نسبت به این موارد اطلاق ندارد پس صلّ و لا تغصب به طور طبیعی این جوری است یعنی چون خود مقنن گفته، خود مقنن گفت صلّ نمی تواند بگوید صلّ در آن جایی که خودم منعش کردم، آخه آن خودش گفت لا تغصب

پرسش: برای حال ضرورت اطلاق ندارد؟

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است چون ما من شیء اضطرّ إلیه إلا قد احلّه الله

پس بنابراین این که ایشان می فرماید اعمال نکردم روشن است، اما دلیلش نکته دیگری است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين